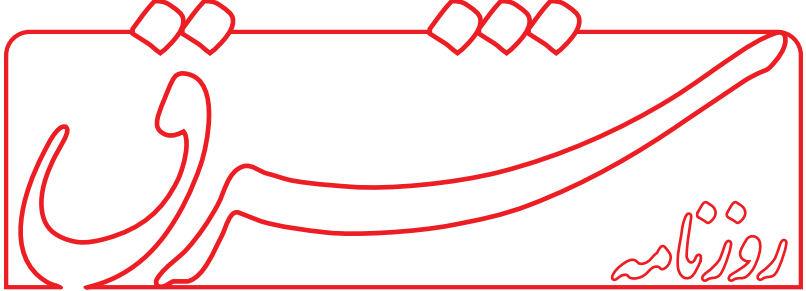




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲
نمابر: ۸۸۸۸۰۰۷۱۹-۹
تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵-۵
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۳۳
نمابر: ۸۸۸۶۱۲۷۹
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز
تلفن: ۵-۶۶۸۱۳۳۰
چاپ: نشر روز تاب
تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶
www.sharhnewspaper.ir

تهران : اذان ظهر ۱۱:۵۸ اذان مغرب ۱۷:۱۱ اذان صبح فردا ۵:۲۵ طلوع آفتاب ۷:۰۵

شرق



دوشنبه ۲۱ آذر ۱۳۹۰ - ۱۶ محرم ۱۴۳۲ - ۱۲ دسامبر ۲۰۱۱ - سال نهم - شماره پیاپی ۱۴۱۴ - شماره ۴۹۰ دوره جدید - ۲۰ صفحه

«از یابنده تقاضا می‌شود...» نقد می‌شود

شرق: کتاب: «از یابنده تقاضا می‌شود...» مجموعه شعرهای حمید جعفری و طرح‌های تئورج صابری‌وند امروز ساعت ۱۹ در گالری ایده نقد و بررسی می‌شود. در این نشست هادی حیدری –طراح و کارتونست- تصویرسازی‌ها و پوریا سوری –روزنامه نگار و شاعر- اشعار این کتاب رانقد می‌کنند. علاقه‌مندان برای حضور در این نشست می‌توانند به خیابان خردمندشمالی، کوچه هجدهم، پلاک ۲۶، گالری ایده مراجعه کنند.

سپهر

اقرارهای یک شب‌نشین خسته – ۱

شهاب‌الدین طباطبایی



■ چند شب است پای حرف‌های کسی نشست‌ام که شباهتش از من باورکردنی است. به اندازه وسع این ستون، امروز و دو هفته آینده از او نقل قول خواهم کرد؛ من خسته شدم‌ام، نه از زندگی، نه از رفت و آمدها و نه از خواب‌های آشفته شبانه و نه از حرف زدن‌های مکرر بیهودهای که سخیف و بی‌ارزش بودندان، آزارمان می‌دهد، نه از گفتن و شنیدن تحلیل‌های پر آب و رنگ و بدون نتیجه آن‌کی که بی‌آنکه بفهمیم، دره دره اندک قوه تشخیص مان را هم می‌بلعد و نه از هر کار روزمره دیگری که تقدیر برلمان رقم زده و پیش پایمان گذاشته و ناچار به انجام‌شان هستیم. از هیچ کدام اینها خسته نشده‌ام، اما خستگی طاقت‌سوزی دارم، ذهن و بلکه همه وجودم از تصور آنچه احساس می‌کنم گفتن‌اش ضروری است و آرام‌ام می‌کند دردناک و ملتهب می‌شود، تیر می‌کشد. چند روز پیش بود که دوباره دچارش شدم، خستگی دردناک و طاقت‌فرسای خفه‌کننده‌ای به سراغ‌ام آمد. همان روز تصمیم‌م را گرفتم، نه از آن تصمیم‌های تصادفی یک روزه که حتی ارزش فراموش کردن هم ندارند، تقدیر برایم تصمیم گرفت و من تصمیم گرفتم آنچه باید بگویم را بگویم و جانم خلاص من می‌گویم تا روح و جان‌ام را از تحمل یک خستگی جانکاه و روح آزار رها کنم، می‌خواهم یکبار برای همیشه تکلیف‌ام را با خودم و مخصوصا با خودم روشن کنم، حرف‌هایی درباره خودم خواهم زد که با آنچه از جانب دیگران می‌شنوم تفاوت دارد. من چیزهایی را در مورد خودم با بی‌رحمی کامل و تمام خواهم گفت، همه بلیدی‌ها و تاریکی‌های وجودم و فکرم را جلوی چشم همه بیرون می‌ریزم. دیگر نمی‌خواهم مثل یک آدم بی‌گناه معصوم متواضع فداکار سخاوتمند آراسته به اخلاق و منات و ادب به نظر بیایم. دیگر تاب و توان به دوش کشیدن این همه بار سنگین بی‌تناسب را ندارم، تا بارم سنگین‌تر از این نشده باید حرف زدم‌ان را شروع کنم، باید به همه دوست‌ان‌ام و آنهایی که تصور می‌کنند فروتن و افتاد‌ام توضیح دهم که این حقه حقیر پیش‌دستانه‌ای بیش نیست تا به این روش فروتنی و تواضع دیگران را به دست آورم، تا از تعریف‌شان در مورد افتادگی و خضوع چند ثلثی‌ای به شغف و شادی برسم...

ادامه دارد

رادپو نوستالژی

بیست سالگی نامحدودها

علی مسعودینیا



■ شکی نیست که دهه ۹۰ میلادی شاهد چند انقلاب موسیقایی بزرگ بود. یکی از این انقلاب‌ها در بدنه عامه‌پسند موسیقی پاپ رخ داد. جایی که سبک موسیقی «دنس‌پاپ» و «دیسکو» با موسیقی «پنداستریال» تلفیق شد و چاشنی سبک «رپ» را نیز به آن افزود و محصولی آرایه داد که سیاق موسیقی پرچنب و جوش الکترونیکی را کاملاً متحول کرد: سبک «کنکو» متولد شد. ریشه‌های این موسیقی برمی‌گردد به اواخر دهه ۸۰ و ایالت میشیگان آمریکا. ترانه‌های اولیه این سبک توسط گروه‌هایی اجرا شد که در سبک «هیپ‌هاپ» آم‌ا‌ر‌ا بودند. «هوری دی‌اند دبویز»، «سَن‌پ» و... اما ۲۰سال پیش در چنین روزهایی، نخستین گروه اصیل و کاملاً «کنکو» با نام «دوتا نامحدود» (Unlimited 2) در هلند تأسیس شد. این گروه در سال ۱۹۹۱ و با حمایت دو تهیه‌کننده بلژیکی تأسیس شد و متشکل بود از یک خواننده رپ به نام «ری-اشلی‌نگارد» (معروف به «کدی ری») و یک خواننده بسیار خوش صدای آلتو با نام «آلیئا دوت». هر دو در خانواده‌ای دور که بالیده بودند. «ری» اصیلیتی سوررئالیی داشت و «آنیئا» تباری مراکتشی. در سالی که گروه تأسیس شد «آنیئا» تازه از دانشکده پلیس فراغ‌التحصیل شده بود. ورنه آلدو به عرصه موسیقی «کنکو» بازار موسیقی را بهشت شو که کرد. ترانه این هفته «را‌دیونوستالژی» آهنگ مهیج و پراثری احدی نیست(No limit) از آلبومی به همین نام است که در ژانویه ۱۹۹۳ به بازار آمد و به‌سرعت در صدر جدول پرفروش‌ترین‌های موسیقی الکترونیکی جای گرفت. به غیر از آواهای خشن الکترونیک و بیس نامتعارف و سنگین و ریتم تند این ترانه، مله معجب و بی‌محتوای آن که ترکیبی بود از تکرار عبارت «ه... نه... حدی نیست» برای شنوندگانی که به موسیقی کلامی عادت داشتند، قابل پذیرش نبود. بسیاری برای این گروه لطیفه ساختند و به کنایه به جای no limit عبارت no lyrics (بی‌ترانه) را همراه با آهنگ می‌خواندند! اما بعدها با الهام از همین آهنگ، سادگی متن و تکرارهای متعدد بدل به ویژگی ترانه سبک «کنکو» شد. «حدی نیست» بدل شد به ترانه شماره ۹۳ در سال ۱۹۹۳ کشور اروپایی. برای جوان‌های دهه ۹۰ میلادی این ترانه حتماً پیوندخورده با ویراژها و ماشین‌بازی‌ها و البته سالن‌های بدوی بادی‌بیلدینگ در ۷۰ شمسی است! راستش ترانه چندانی ندارد که از آن سطری بیابورم. پس به همین تجدید خاطر بسنده می‌کنیم.

قطعه ۲۰۳

قلهک گاردن

پوریا سوری



■ چاه نفت عزیز اجدادی، پس از ۱۰۰ سال به دامن من خوش آمدی! تو برای من مثل لازانیا می‌مانی برای گارفیلد، مثل پوریا عالمی می‌مانی برای میوخالوم، مثل سرزمین عجایبی برای... نه اصلاً تو برای من مثل باغ قلهک می‌مانی برای دانشجویان خشمگین! در ناسخ‌التواریخ فی‌عوامل الزرنیخ آورده‌اند به سال ۱۲۵۱ قمری که «سرجان کمپبیل» وزیر مختار انگلیس در ایران بود، محمدشاه قاجار باغ قلهک را که جزو «حتیول» شاهی بوده، به دولت انگلستان اجاره داد و سفارت انگلیس بیلاقی خود را در آن بنا کرد. پس از چندی، شاه از در آمد اجاره آن نیز صرف‌نظر کرد و این محل را تلولیحا به طور رایگان در اختیار هیات سیاسی بریتانیا گذاشت. مال‌الاجاره این محل در آن زمان ماهی ۳۰ تومان یا ۱۵ لیره بیشتر نبود... زمان گذشت و گذشت و گذشت و انگلیسی‌ها کنگر خورده لنگر انداختند و در باغ ماندند و حالا که صد و یوقی از آن زمان گذشته یکی می‌گوید قرارداد ۹۹ساله داشته‌ایم و تمام شده و انگلیس باید مل‌کمان را پس بدهد. دیگری می‌گوید قرارداد ۹۹ساله‌ای هم در کار نبوده و آنچه هم که هست مربوط به اقامتگاه رومی اوست که آن هم ۱۰ سال است تاریخ انقضایش سررسیده و آخری هم که یک گروه دانشجویی هستند، می‌گویند ما کاری به این حرفا نداریم، قلهک گاردن، گاردنه خودمونه، خودمون هم پیش می‌گیریم... پس می‌گیرند، یعنی ملک را بازمی‌گردانند، درست مثل تو که بعد این همه سال به من بازگشت‌ای، درست «هت پرند‌ای که درختشو پیدا کنه»! پرند باشی یا چاه نفت، هر چه که هستی هر که هستی من دوستت دارم. تازه مهم این است که من بدون اینکه از دیوار کسی بالا بروم تو را به دست آوردم. من تو را تسخیر نکردم این تو بودی که، نه از بالای دیوار، از درز دیوار خودت را به من رساندی، مرا تسخیر کردی، دیوارهای سفارت آسانسوری‌ام را در قعر زمین از «ششکی رنگه عشقه» که رنگ توست پوشاندی و نه شیشه شکستی و نه پرچم را به آتش کشیدی و نه عکسم را پایین آوردی، چاه نفت عزیزم، از دیوارم بالا بکش تسخیرم کن آسانسور من لاته جاسوسی است!

بگذریم، همان طور که به خود چاه هم گفتم مهم این است که چاه نفت اجدادی با تاخیری صدساله دوباره به من بازگردانده شده و انقدر از این وصال مشتاق است و مشتاقم، که در کمتر از دو ساعت تا کمرم بالا آمده و چند سانتی بیشتر نمانده به آبنه‌های نقر‌ای آسانسور برسد. برایم جای تعجب دارد که بر اساس کدام برهان علمی در طول ۲۴ ساعته‌ای که آسانسور آپارتمانم سقوط خودش را به هر مرکز زمین آغاز کرده، این آبنه‌ها حتی یک ترک کوچک هم برنداشته، خصوصاً با تکان‌هایی که در طول راه خورده که آخری‌اش منجر به ایستادن آسانسور در نامنته‌ای ظلمات و کشف چاه نفت اجدادی شد!

از سوال خودم خند‌ام می‌گیرد! واقعاً کجای این کلبوس حتی تنه‌ای به واقعیت زده که بخواهد آینه آسانسورش از آن تبعیت کند. مثلاً همین چراغ‌های آسانسور! نزدیک یک روز تمام است روشن است و به سوسو نیفتاده! از هوای داخل آسانسور از کجا تأمین می‌شود! اصلاً من خواب هستم یا بیدار؟ شاید از اول هم آسانسور سقوط نکرده باشد. یعنی من ثابت مانده باشم و زمین سقوط کرده باشد. یا چه می‌دانم! آخرالزمان شده باشد، ستاره‌ای به زمین برخورد کرده باشد... شاید هم مرده‌ام و نمی‌دانم، سرم دارد گیج می‌رود.

«فت عزیز» تا روی سسین‌ام بالا آمده و از هیکل چاق گارفیلدی که روی تی‌شرت‌م جا خوش کرده بود فقط چشم‌های خمارش بیرون مانده، دست‌هایم را بالا گرفته‌ام تا گوش‌ی آیفونی که تنها یادگارم از قائد بزرگ «استیو» فرخنده‌یی است سالم بماند. اما با شرایط موجود بعید می‌دانم تا چند دقیقه دیگر بتوانم به استیو عزیز وفادار بمانم. چاه نفت اجدادی دارد مرا به خودش غرق می‌کند، چه می‌دانم شاید رگ و بی اجدام در همین نفتی که تا زیر گلویم رسیده حل شده و حالا آقاجان و پدر آقاجان و پدر پدر آقاجان آمده‌اند تا به ترتیب نوه و نبریره و ندیده خودشان را با خودشان ببرند، چه می‌دانم!

ادامه این داستان را دوشنبه‌ها در همین ستون بخوانید.

پرویز کلالتری



تیر این یادداشت، نوشته پشت یک وانت سواری است. نویسنده صاحب ذوق نصیحت تاریخی حکیم طوس را با لحنی طنزآمیز به نصیحتی مناسب با حال و احوال روزگار خودش برگردانده است... او که شاهد بی‌نتیجه ماندن تحصیلات و ناکامی دانش‌آموختگان این روزگار است، لذا به این نتیجه تلخ می‌رسد که ز گهواره تا گور بی‌خیال! به نظر می‌رسد گوینده این نصیحت تلخ که احتمالاً خود راننده وانت است، تجربه تلخ خودش را از زندگی و موضوع انشای علم بهتر است یا ثروت؟ در قالب متلک به صورت نصیحت بیان می‌کند. بی‌خیالی پیام اصلی این نصیحت است، اما این واژه منفی و در عین حال پرمعنی از کجا آمده است.

بی‌خیالی و منفعل بودن در برابر جبر تقدیر، ریشه در فرهنگ ناشی از شکست‌های بی‌درپی تاریخی دارد. به بیان ساده‌تر بخشی از جامعه امروز مثل همین گوینده این پیام که راننده وانت است، به نظر می‌رسد در برابر مشکلات زندگی و دغدغه‌های سروسامان دادن به دشواری‌ها، چندان ناتوان هستند که به ناچار تسلیم واقعیت می‌شوند و در حالت انفعالی تنها چاره رهایی از دغدغه‌های توان‌فرسا

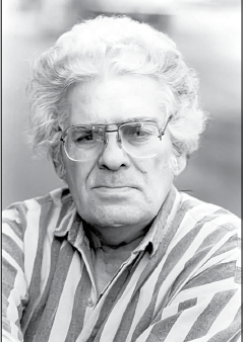
بازخوانی یادداشتی از احمد شاملو در زادروز شاعر

شعر از نظر من

یک چنین اثری می‌دانسته است که چه می‌خواهد بگوید و می‌دانسته چه گونه می‌شود گفت! تکنیک در این مجموعه، می‌تواند چیزی اکتسابی باشد... شعر چنین نیست، شاعری را نمی‌توان آموخت. برای یک شاعر، «به وجود آوردن» عملی ارادی نیست. تجلی لحظه‌ای از زندگی اوست.

من به شعر خاموش معتقدم. شعری زاپیذه ذهن شاعرانه، منتها پس از فروچکیدن این جوهر و فروافتادن این میوه پس از رسیدن بر شاخه خویش، آن را باید پرداخت کرد و جلایش داد...

محیط مساعد برای زندگی شعر، انبار لغات است، در این انبار است که شعر به دنیا می‌آید. هر چه این محیط آماده‌تر باشد و وسیع‌تر، شعر گسترده‌تر می‌شود...



... هرگز نمی‌توان گفت «شعر چیست؟» تعریف‌هایی از نوع شعر کلامی‌ست موزون، مخیل و غیره... برای شعر سعدی و پژمان و حمیدی و حزین لاهیجی و غیر اینها کافی بوده است اما شعر نینما، یا نینماگرایان، دیگر با این متن به سنجش درنمی‌آید. اما در اینجا، فرصتی است تا مطلبی را بگویم؛ بارها شنیده‌ام که اشخاص پرسیده‌اند «این حرف معنائیش چیست؟...» و دلیل ایشان آن است که شعر نیز چون هر «چیز» دیگر که افاده معنایی می‌کند، وسیله بیانی‌اش «کلمه» است. خوب است این اشخاص بدانند که با وجود آنان، آنچه در این گونه شعرها مطرح نیست، معناست، نه آن مفهوم که در نظر آنان است...

«عظیم» اثر هنرمندانه است و شعر، اثر هنری، اینها، دو چیز سخت متفاوت‌اند. نظم یا تکنیک، محصول احاطه بر ابزار است و تسلط بر اندیشه. خالق

■ ■ ■

دیدهبان

ز گهواره تا گور بی خیال

را در بی‌خیالی می‌پندارند. به طور کلی قضا و قدری بودن یکی از ویژگی‌های فرهنگی و تاریخی ما ایرانیان بوده است. برای مثال شعر و ادبیات کهن فارسی سرشار از بازی تقدیر و شکایت از فلک کج‌مدار است. اما چرا؟ ریشه این چرایی را می‌شود در شکست‌های بی‌درپی تاریخی و عقب‌ماندگی‌ها و ناکامی‌های ناشی از آن جست‌وجو کرد. شخصیت و نوع تفکر راننده وانت موضوع اصلی این بحث است. بپردازیم به شیوه راندنگی صاحب وانت که ما را به بی‌خیالی نصیحت می‌کند. بنا بر آمار تعداد کشته‌شدگان در تصادفات رانندگی در ایران سالانه سر به

فلک می‌زند. خود این آقای راننده که می‌گوید: ز گهواره تا گور بی‌خیال! مثل دیگر هموطنان چنان با سرعت و بی‌خیال راندنگی می‌کند که هر لحظه جان خودش و دیگران را با مرگ تهدید می‌کند. روان‌شناسی در این باره می‌گوید: سرعت و جلو زدن این راننده، ناشی از مکانیسم جبران عقیم‌اندنگی اوست! اما در کالبدشناسی و تحلیل این همه عقب‌افتادگی در جامعه به چه نتیجه‌ای می‌رسیم و علت آن چیست؟

سبب این ناکامی عمومی نیاقت فرصت مناسب مردم برای زندگی است. فرصت‌های تحصیلی، شغلی، مسکن و درمانی و... از این‌رو، کار به جایی رسیده که برای جبران عقب‌ماندگی‌ها در راندنگی، با سرعت و بی‌خیال از دیگران جلو می‌زنیم. ز گهواره تا گور بی‌خیال!

فراسو

جرعه‌ای شعر

مژگان عطا‌اللهی

«از یابنده تقاضا می‌شود» مجموعه‌ای است که هنر را برای هنر به کار گرفته است. شاعر ناامیدی‌اش را در دنیای انتزاعی خود معلق رها کرده و می‌کوشد تا آن را با مخاطب در میان بگذارد. شعر و تصویر به قدری آمیخته‌اند که نمی‌توان حس زد تصاویر برای کلمات نوشته شده‌اند! کلمات را برای تصاویر کشیده‌اند؛ گرچه تصویرگر ذهن مخاطب را به دین آنچه به او نشان می‌دهد، محدود می‌کند. اینکه کتاب در مجموع گشته به‌دکار سفیر سوویس بابت طیاره پانکی شده، متهم انگار سفیر سوویس بابت شادی پس از گل گرفت، پشت هم اخطار سفیر سوویس در کارمون قتلی اگر رخ دهد، می‌کند اقرار سفیر سوویس هر چه به هر جای جهان می‌شود، می‌شود احضار سفیر سوویس

دکه

کالبد شکافی چلچراغی

عنوان «گردگیری» به کتابخانه شخصی جمال میرصادقی رفته‌اند و در گزارش به واکاوی و گردگیری کتابخانه این نویسنده پرداخته‌اند و البته در همان صفحات کالبد شکافی گل و بلبل، دو طنزنویس مذکور این مجله در یک میزگرد از برده از اسرار گل و بلبل (!) برداشته‌اند. این شماره از نشریه با قیمت ۱۵۰۰ تومان را تا پایان این هفته می‌توانید از دکه‌ها خریداری کنید.



■ ■ ■



علی درخششی

aderakhshi@yahoo.com

موج جدید آلودگی هوا در تهران



از مستندساز

از ماربین تا گاوخونی



مرتضی شاملی

«ماربین» منطقه‌ای است در غرب اصفهان که «منارجنبان» و کوه معروف «آتشگاه» در آن واقع شده‌اند. خوانده‌ام و شنیده‌ام که به این علت به این منطقه «ماربین» گفته‌اند که اگر از یک بلندی – مثلاً از روی همین کوه آتشگاه – به پایین نگاه کنید زاینده‌رود را می‌بینید که همچون ماری نقره‌فام به خود می‌پیچد و از لابه‌لای بیشه‌ها به سمت شرق می‌خزد تا به اصفهان برسد اما واقعیت این است که واژه «مار» کوچک شده و تغییر شکل یافته واژه «مهر» بوده و این تصور لغوی در زمان ساسانیان رخ داده است. در این صورت، «ماربین» همان مهربانی است؛ نه دیدن مار!

اولیسن محله‌ای که در شهر، زاینده‌رود به آن می‌رسد، محله‌ای است به‌نام «مارنان». این محله یکی از زیباترین و پردرخت‌ترین محله‌های اصفهان بود که البته هنوز هم هست با این تفاوت که بیشتر باغ‌ها و بیشه‌های آن را خشکانه‌دیده و مسکونی کرده‌اند! در اینجا رودخانه از زیر پل تاریخی مران می‌گذرد و می‌دود تا به دومین و سومین و سرانجام دهمین پل برسد و از شهر خارج شود.

بیشه‌های اصفهان معروف هستند و تا چندی قبل بیشه‌های زیادی در اصفهان بود که هر کدام اسم و رسم و حال‌وهوا و سرگذشت خود را داشتند، چه داخل شهر و چه بیرون آن. همه هم در دو طرف زاینده‌رود. این اصلا می‌شد آن زمان‌ها به اصفهان گفت: شهر بیشه‌ها. نمی‌دانم برداشت شما از «بیشه» چیست، بیشه، جنگل

■ ■ ■

پیشخوان

بن لادن با «غوغایی بر بام جهان» به کتابفروشی‌ها می‌آید

کتاب «غوغایی بر بام جهان» شامل خاطرات و شرح مبارزات مصطفی حامد، معروف به ابوالولید المصری، روزنامه‌نگار و کارشناس مسائل سیاسی مصری به زودی منتشر می‌شود. این نویسنده مصری در سال ۱۹۷۹ وارد افغانستان شده و به همکاری با برخی گروه‌های جهادی افغان پرداخت. ابوالولید با بسیاری از رهبران القاعده از جمله اسامه بن لادن روابط بسیار نزدیکی برقرار کرد و با تعداد زیادی از رهبران سرشناس جهاد



در این کشور ماند و این روزها در شهر اسکندریه سکونت دارد. این کتاب توسط انتشارات ذکر، در یک مجلد چاپ می‌شود.

■ ■ ■